

فرهنگ، کارآمدی و توسعه

محمود سریع القلم
استاد دانشگاه شهید بهشتی تهران



دکتر محمود سریع القلم پژوهشگر و استاد دانشگاه، توسعه‌یافتگی را محصول تفاهم میان جامعه، حکمرانان و اندیشمندان می‌داند و این‌که باید در جامعه در خصوص مفاهیم مشترک و مهم به یک تفاهم رسید و در مسائل کلان داخلی به یک قرارداد اجتماعی و در ارتباطات با نظام بین‌الملل به یک رویکرد مشخص دست یافت. از آنجا که تشکل‌ها بازوی اجرایی و برنامه‌ریزی در کنار دولت هستند، شبکه‌سازی و تشکل‌گرایی از اهمیت بسزایی برخوردار است. در این راستا متن سخنرانی ایشان را در همایش تشکل‌های اقتصادی در اتاق بازرگانی کرمان، در ادامه می‌خوانیم:

نکته دوم، تفاوتی است که بین ما و ژاپنی‌ها وجود دارد و برمی‌گردد به ۱۶۰ سال گذشته. ایران و ژاپن، دو کشوری هستند که خارج از جهان غرب، وارد دوره مدرنیته شدند و علاقه‌مند شدیم کشور را مدرن کنیم، اما وقتی ایران و ژاپن را مطالعه می‌کنیم، انتخاب ما از متون توسعه مدرنیته، بسیار متفاوت است؛ ما ایرانی‌ها وقتی سراغ مدرنیته رفتیم، ابتدا به سراغ آزادی سیاسی رفتیم، اما ژاپنی‌ها اول به سراغ سیستم و تشکل رفتند، از ۱۸ کشور غربی (آمریکای شمالی و اروپایی) سیستم‌های مختلف را به ژاپن آوردند، ۲۵۰۰ مشاور گرفتند و از اداره پست گرفته تا نیروی دریایی، از نحوه مدیریت مسائل کشاورزی تا آموزش دوره ابتدایی، از بانکداری تا حوزه صنعت، ۱۶۰ سال پیش سیستم‌ها را به کشور خودشان منتقل و بومی کردند.

بنیان یک توسعه، در نظام تولید یک کشور است

من به‌عنوان یک دانشجوی توسعه، اعتقاد دارم که بنیان یک توسعه در نظام تولید یک کشور است؛ یعنی اگر توسعه را مثل یک ساختمان پنج طبقه در نظر بگیریم، نظام اقتصادی، فونداسیون این ساختمان است؛ بعد در طبقه اول و طبقه دوم، بناگاه‌ها و تشکل‌ها را شکل می‌دهیم و شبکه‌سازی می‌کنیم و اتفاقاً آزادی سیاسی در متون توسعه و آنچه بشر تجربه کرده، در طبقه پنجم قرار دارد.

کشوری که تولید نکند و در بازارهای بین‌المللی نتواند سهم اقتصادی‌ای برای خودش بگیرد، نمی‌تواند به دنبال آزادی سیاسی برود؛ بنابراین، ما ایرانی‌ها سراغ طبقه پنجم رفتیم و خواستیم طبقه پنجم را بسازیم

اتفاق مهمی که در دنیای امروز افتاده، این است که در حدود دو دهه، کاریزما از بین رفته، و این کلای مهم فرهنگی، هنوز وارد ایران نشده و ایران هنوز کشور افراد است و نه سیستم‌ها. در دنیای امروز کسی اهمیت نمی‌دهد یک نفر چه سمت و چه جایگاهی دارد و از کدام بخش از جامعه آمده است؛ در دنیای امروز، توانایی‌ها و مهارت‌های فرد مهم است؛ به همین دلیل یک شخص سیک هندی وزیر دفاع کانادا می‌شود؛ شخصی که در هند به دنیا آمده، به کانادا مهاجرت کرده، کار حزبی کرده، در مسائل نظامی و دفاعی تخصص پیدا کرده و در کابینه آقای «ترودو»، به‌عنوان وزیر دفاع کانادا منصوب شده؛ این یعنی این‌که شما کجا به دنیا آمده‌اید؟ نام شما چیست؟ در چارچوب کدام مذهب فعالیت می‌کنید؟ چه هیبت و ظاهر فیزیکی دارید؟ مهم نیست؛ آنچه مهم است، توانایی و مهارت شماست.

بنابراین، کاریزما در این دنیا دیگر هیچ جایگاهی ندارد و نمونه آخر که سال گذشته خودش را نشان داد، ریاست آقای «خسروشاهی» در بنگاه‌های در آمریکا بود که یکی از دوستان من در گوگل، می‌گفت: «چهار نفر انتخاب شده بودند که در آخر آقای «خسروشاهی» انتخاب شد. وقتی رزومه این چهار نفر را بررسی کردم، آقای «خسروشاهی» بهتر از بقیه بود؛ اگرچه نمی‌توانم نام وی را تلفظ کنم.» و آن شخص، کسی بود که در تهران به دنیا آمده بود و با سه نفر دیگر رقابت کرد تا این‌که به ریاست آن بنگاه در آمریکا منصوب شد؛ بنابراین، اتفاق بزرگی است که دیگر با کاریزما کاری نداریم، سمت هم خیلی تناسبی ندارد؛ بلکه توانایی‌ها و مهارت‌ها مهم است.

اجتماعی حرکت کنیم، باید یک اتفاق مهم به لحاظ حقوقی رخ دهد؛ باید قدرت سیاسی از قدرت اقتصادی جدا شود که این اتفاق هنوز در کشور ما نیفتاده است.

وسعت کشور سنگاپور به وسعت شهر تهران است و ۵ میلیون نفر جمعیت دارد که ۳/۵ میلیون نفر بومی این کشور و ۱/۵ میلیون نفر هم خارجی هستند. سرمایه‌گذاری خارجی در سال ۲۰۱۶، در این کشور ۵۰ میلیارد دلار بوده است و این در حالی است که سرمایه‌گذاری سال گذشته در ایران، ۸۷۰ میلیون دلار بوده است؛ یعنی ایران، کشوری با این سابقه، امکانات و ظرفیت، ۸۷۰ میلیون دلار و سنگاپور که در حد یک جزیره است، ۵۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی جذب کرده که دلیل این است آن‌ها سیستم ساخته‌اند؛ ضمن این‌که سیستم ساختن هم، اصولی دارد و نمی‌توانیم بگوییم ما کشور خاصی هستیم و اصول خودمان را داریم.

پیشرفت اقتصادی نیازمند اصول ثابت است

پیشرفت اقتصادی نیز اصول ثابت نیاز دارد. اگر در کشوری حوزه سیاست و اقتصاد یکی باشد، آن کشور نمی‌تواند پیشرفت کند. اگر من روزانه چهار بسته سیگار مصرف کنم و نیم کیلوگرم چربی بخورم، نمی‌توانم در انتظار سلامتی بنشینم؛ سلامتی انسان، اصولی دارد؛ پیشرفت اقتصادی هم اصولی دارد. اگر دیدیم در کشوری حاکمیت، مالک اقتصادی هم هست؛ بنابراین، نباید در انتظار توسعه بنشینیم. وقتی در یک کشور اراده سیاسی باشد و نظام حقوقی نیز آن را تشویق و ترغیب کند که نظام اقتصادی از نظام سیاسی جدا شود، می‌توانیم به‌تدریج مقدمات توسعه را تجربه کنیم.

یکی از مسائل دیگری که در رابطه با توسعه وجود دارد و ممکن است ظاهر فوق‌العاده انتزاعی داشته باشد، اما بسیار کلیدی است، این است که حوزه تفکر باید حوزه «fact» باشد؛ به معنی «آمار»، «ارقام» و «عبارات فوق‌العاده دقیق»؛ بنابراین، با «حدس»، «گمان»، «فکر می‌کنم!»، «شاید»، «تصور می‌کنم!» و «می‌گویند!»، نمی‌شود مدیریت کرد. یکی از ویژگی‌های خوب بخش خصوصی این است که وقتی می‌خواهد تصمیم بگیرد، با آمار و ارقام تصمیم می‌گیرد. در مقابل «intuition»، «fact» داریم؛ یعنی، «حدس» و «گمان». یکی از دلایلی که در سیاست خارجی موفق نبودیم، به این دلیل بود که تحلیل ما از جهان، بر اساس «fact» نیست؛ بر اساس «intuition» است. می‌گوییم آمریکا مساوی است با رئیس‌جمهور آمریکا، در حالی که این‌گونه نیست و نقش رئیس‌جمهور آمریکا در مسائل سیاسی و اقتصادی این کشور بسیار محدود است.

امسال در «داووس»، به خانم «مرکل» گفتند: «رئیس‌جمهور آمریکا، جملات جدیدی می‌گوید و حرف‌های متفاوتی می‌زند، آیا شما به‌عنوان شریک آمریکا، از این مسئله متأثر نیستید؟» خانم «مرکل»، جوابی بر اساس «fact» داد و گفت: «کشور آلمان، سالانه یک میلیون اتومبیل در آمریکا می‌فروشد، حدود ۴۰۰ میلیارد یورو گردش مالی با آمریکا داریم، ۴/۵ تریلیون تولید ناخالص داخلی داریم که بخشی از آن با بنگاه‌ها، شرکت‌ها، مراکز تحقیقاتی و صنعت آی‌تی آمریکا است؛ بنابراین، ما با شخص کاری نداریم و خیلی اهمیت نمی‌دهیم چه

و ژاپنی‌ها به سراغ تولید و سیستم‌سازی رفتند که تفاوت جایگاه آن‌ها با ما کاملاً روشن است.

در ۱۱۰ سال گذشته، از زمان مظفالدین‌شاه تاکنون، در ایران ۱۵۰۰ میلیارد دلار نفت فروخته شده است، اما در همین ۱۱۰ سال گذشته، ژاپنی‌ها حدود ۱۷۰ هزار میلیارد دلار درآمد داشته‌اند. کشوری که مساحت آن حدود یک‌پنجم ایران و سرمایه این کشور هم، سونامی و آتش‌فشان است؛ بنابراین، این‌که یک بنگاه، یک کشور و یک حاکمیت متوجه باشد اولویت چیست و بتواند از نظر تئوری، مسائل یک، دو و سه را طراحی کند، خیلی مهم است.

سؤال می‌کنم آیا مسئله نخست زندگی شما روشن است؟ همه ما چندین موضوع را دنبال می‌کنیم؛ حوزه اجتماعی و مدنی، دانش، کار، خانواده و تخصص، اما اولویت و ثقل ما کجاست؟ مثل پنج دایره متداخل علامت المپیک، ما کجا آن ثقل را طراحی می‌کنیم؟

بنابراین، یکی از نتایج این است که در ۱۶۰ سال پیش، در فهم و در اولویت‌بندی‌های توسعه به‌عنوان یک جامعه دقیق نبودیم و اولویت نخست خودمان را موضوعی انتخاب کردیم که در مباحث توسعه، نتیجه توسعه تلقی می‌شود.

حکمرانی، یک موضوع تخصصی است

نکته سوم این است که ما ایرانی‌ها در میان ملل، در هنر، معماری، مهندسی، پزشکی، ادبیات و فلسفه، جایگاه بسیار ویژه و بسیار احترام داریم، اما در یک موضوع فوق‌العاده ضعیف هستیم و هنوز هم در کشور مشکل داریم و آن این‌که به‌عنوان یک کشور، یک حاکمیت، مردم، جامعه و فرهنگ، هنوز نپذیرفته‌ایم که حکمرانی، یک موضوع تخصصی است.

اگر زانوی ما درد بگیرد، سراغ یک نجار نمی‌رویم؛ بلکه به سراغ یک پزشک متخصص می‌رویم، اما در حوزه حکمرانی، آن را به کاروان‌سرا تبدیل کرده‌ایم و هرکسی حق ورود و خروج به این کاروان‌سرا را دارد؛ در حالی که حکمرانی، یک موضوع تخصصی است، به دانش نیاز دارد و فهم جهانی می‌طلبد که در این رابطه کار دقیق نکرده‌ایم و در کشور ما حکمرانی، هم‌چنان یک موضوع سلیقه‌ای و فردی است.

فرهنگ تشکل در جامعه ما ضعیف است

موضوع چهارم و آخر در مقدمه، این است که اگر از خودمان سؤال کنیم که چرا در ایران تشکل‌ها موفق نبوده‌اند، می‌توانیم به دو دلیل بنیادی توجه کنیم؛ یکی این‌که در ایران طی یک قرن گذشته، حاکمیت‌ها اعتقادی به تشکل در جامعه نداشته‌اند و جامعه، مبنایی برای حکمرانی نبوده؛ دیگر این‌که فرهنگ تشکل در جامعه ما ضعیف بوده است؛ یعنی خود جامعه هم، مقدمات فرهنگی و مدنی لازم را برای ایجاد تشکل ندارد.

واژه‌ای که در دنیا برای تشکل استفاده می‌شود، واژه شبکه‌سازی است؛ در دنیا بیشتر شبکه درست می‌کنند و اگر بنگاه‌ها و دولت‌ها توانسته‌اند موفقیتی کسب کنند، به دلیل ایجاد شبکه‌ها و تشکل‌های مدنی و اجتماعی بوده است.

اگر بخواهیم در کشوری به طرف سالم‌سازی اقتصادی، سیاسی و

فساد مالی، همایش گذاشته شود. ما در سال چندین همایش در رابطه با فساد برگزار می‌کنیم که همه جمع می‌شوند، چند وزیر و کارشناس و دانشگاهی صحبت می‌کنند، به همه یک کیف می‌دهند و بعد از دو روز هم، همه می‌روند که هیچ اتفاقی را به ارمغان نخواهد آورد؛ بنابراین، کاری که دنیا کرده را باید پیش بگیریم. در دنیا به رسانه‌ها گفته‌اند شما در نقد مسائل مالی آزاد هستید. در سنگاپور، دموکراسی وجود ندارد، اما حاکمیت به رسانه‌ها گفته به سراغ فساد مالی بروید، هر موردی دیدید، با سند و نگاه حقوقی، در رسانه منتشر کنید؛ بنابراین، بهترین راه مبارزه با فساد مالی، آزادی رسانه‌هاست. یک خبرنگار آلمانی، چند سال پیش، صبح شنبه، برای خرید هفته اقدام می‌کند، وقتی می‌خواهد خودروی خود را پارک کند، می‌بیند یک خودروی دولتی هم پارک شده است. با خود می‌گوید صبح شنبه، روز تعطیل، یک شخص با خودروی دولتی برای خرید آمده است؟! بنابراین، از پلاک خودرو عکس می‌گیرد و صبح دوشنبه که سر کار می‌رود، دنبال می‌کند تا ببیند خودرو متعلق به کیست. متوجه می‌شود خودرو متعلق به یک نماینده مجلس است. بعد در بررسی‌ها متوجه می‌شود یک نماینده مجلس فقط برای کار اداری می‌تواند از خودروی دولتی استفاده کند؛ بنابراین، یک مقاله مفصل در مهم‌ترین روزنامه آلمان می‌نویسد و ماجرا را با عکس و سند بیان می‌کند و در ادامه، تبصره‌های قانونی می‌آورد و در نهایت می‌گوید این شخص خلاف قانون عمل کرده است. سه روز بعد، آن نماینده مجلس استعفا می‌کند؛ بنابراین، این هم یک سیستم است؛ خیلی آرام، حقوقی و غیرسیاسی، و فرد متهم هم می‌گوید من تخلف کرده‌ام و استعفا می‌دهم. در این رابطه نمی‌توانیم بگوییم تمام راه‌حل‌ها در ایران وجود دارد؛ باید از جهان بسیار بیاموزیم.

در ایران، جامعه در تصمیم‌گیری‌ها، نقش کلیدی ندارد

همچنین اتفاقی که در یک قرن اخیر در ایران نیفتاده، این است که کشور ما دولت و حاکمیت خیلی بزرگ‌تر از جامعه هستند. جایگاه بخش خصوصی و جامعه در قالب حاکمیت در ایران بسیار ضعیف است و جامعه، نقش کلیدی در تصمیم‌گیری‌ها و تصمیم‌سازی‌ها ندارد و در طی سال‌های مختلف عادت نکرده‌ایم که این اتفاق بیفتد. یک شخصیتی شدن شهروندان هم مهم است و این که رشد یک فرد، بنگاه و کشور، تابع این است که افراد، دارای یک نظام فکری باشند و چند شخصیتی نباشند. به‌طور مثال وقتی سه‌چهار ساعت با یک شهروند ژاپنی که در بنگاه‌داری، دانشگاه و دولت ژاپن فعالیت می‌کند، معاشرت می‌کنیم، متوجه می‌شویم که این فرد کیست و افکار، روحیات او چگونه است، به چه چیزهایی معتقد است و در زندگی چه اولویت‌هایی دارد، اما وقتی با ایرانی‌ها معاشرت می‌کنیم، هرچقدر بیشتر معاشرت کنیم، بیشتر گیج می‌شویم که این فرد چه کسی است و به چه چیزی اعتقاد دارد؟! یعنی ایرانی می‌تواند ۱۰ صبح یک جهان‌بینی داشته باشد و ۲ بعدازظهر یک جهان‌بینی دیگر و شب هم سرِ شام، حرف‌های دیگری بزند که این ضد توسعه است. توسعه، به افراد تک شخصیتی نیاز دارد. توسعه، یعنی فرد زلال و بلورین است و معلوم است افکار او چیست.

کسی در کاخ سفید است؛ بلکه با نظام اقتصادی، مدنی، اجتماعی، صنعتی و علمی آمریکا کار داریم.»

ما هنوز تصور می‌کنیم در دنیا جنگ سرد وجود دارد و این شناخت نادقیق ما در سیاست‌گذاری‌های ما اثر دارد. فهم موضوع و فهم نظام اجتماعی یک کشور و فهم نظام بین‌الملل و این‌که چه اثراتی در پیشبرد کارها می‌گذارد، بسیار اهمیت دارد. هرچقدر به «intuition»، «حدس»، «گمان»، «تخیلات» و «گفته‌ها» توجه کنیم، به همان درجه در تصمیم‌سازی‌ها و تصمیم‌گیری‌ها مشکل خواهیم داشت و به هر درجه‌ای که به طرف تخصص، آمار، ارقام، مطالعه، پژوهش، بررسی و طراحی آپشن‌های مختلف حرکت کنیم، به همان اندازه می‌توانیم موفق باشیم.

حاکمیت، باید بین گروه‌ها و جریان‌های اجتماعی میانجی‌گری کند

یکی از نکات دیگری که باید در کشور اتفاق بیفتد تا در انتظار توسعه قرار بگیریم، این است که حاکمیت در یک کشور، نه تنها نباید مالک اقتصادی باشد؛ بلکه باید بین گروه‌ها و جریان‌های اجتماعی نقش میانجی ایفا کند که نمونه بسیار موفق و بارز در دنیا، کشور آلمان است. در این کشور حاکمیت با سه بخش مختلف کار می‌کند؛ بخش خصوصی، سندیکاها، کارگری و یک واژه مقدسی به نام مردم؛ یعنی وقتی پارلمان آلمان می‌خواهد تصمیم بگیرد، به مصالح مردم، سندیکاها، کارگری و بخش خصوصی نگاه می‌کند و تمام این گروه‌ها را در نظر می‌گیرد و فقط بخشی از جامعه را انتخاب نمی‌کند تا با آن بخش کار کند.

اگر تاریخ ایران را مطالعه کنیم، می‌بینیم هر حکومتی که در ایران به قدرت رسیده، بخشی از جامعه را انتخاب کرده و چون با آن بخش راحت‌تر است، به آن بخش اعتماد می‌کند و با همان بخش کارها را پیش می‌برد.

سال ۵۳، محمدرضا شاه به مردم ایران گفت: «همه چیز در حزب رستاخیز متمرکز است و هرکس علاقه‌مند است، عضو شود و در این کشور کار کند و کسی هم که علاقه‌مند نیست، از ایران برود»؛ درحالی‌که حاکمیت نباید کاری انجام دهد که مردم از آن کشور مهاجرت کنند؛ بلکه باید مردم را جذب و سیاست‌هایی طراحی کند تا با تمام جامعه کار کند؛ بنابراین، اسکلت حکمرانی، ایجاد می‌کند که حاکمیت در یک کشور، نگاهی به تمام اقشار و جریان‌های اجتماعی داشته باشد.

مسئله بعد این است که در یک کشور اگر مسئولیت‌ها متمرکز پیدا کند، آن کشور جواب نمی‌گیرد. در سفر به استان‌های مختلف، با دوستان مختلف دانشگاهی و اجرایی صحبت کرده‌ام، عموماً از این‌که همه چیز از تهران به استان‌ها و شهرستان‌ها منتقل می‌شوند، گلایه‌مند هستند؛ چراکه این کار جلوی نوآوری و خلاقیت مردم محلی و استان‌ها را می‌گیرد.

موضوع دیگر، توازن میان جریان‌هاست. نکته مهمی که وجود دارد و ژاپنی‌ها آن را اجرا کردند و شاید مبنای توسعه سیاسی در یک کشور محسوب می‌شود، رسانه‌های نقاد و مستقل هستند. بارها در متون و صحبت‌های خود گفته‌ام که لزومی ندارد در کشور ما در رابطه با

افرادی داریم که از ابتدای پیروزی انقلاب در هر دولتی کار کرده‌اند که من به یکی از آن‌ها گفتم خیلی دوست دارم در رابطه با شما یک کتاب بنویسم و شخصیت شما را مطالعه کنم. مگر می‌شود فردی در انواع و اقسام دولت‌ها حضور داشته باشد و جهان‌بینی خود را تغییر دهد؟! این امکان‌پذیر نیست. ما نیازمندیم فرهنگی ایجاد کنیم که افراد شخصیت خود را نشان دهند. آقای «اوباما»، تمام شده و رفته کتابخانه‌اش را درست کند و خاطراتش را بنویسد و این تجربه‌ای است که در دنیا وجود دارد.

عدم گردش قدرت، دلیل عدم توسعه اقتصادی در ایران

اگر از من سؤال کنید مهم‌ترین موضوع سیاسی در توسعه ایران چیست؟ (یک سؤال متمرکز؛ چون می‌خواهیم دلیل اصلی را استخراج کنیم و کسی نمی‌تواند بگوید به‌طور مثال تعداد مشکلات ایران ۲۴۵ مورد است.) بنابراین، مهم‌ترین موضوع سیاسی ایران برای عدم توسعه اقتصادی، عدم گردش قدرت در ایران است؛ یعنی در مدیریت‌های دولتی و حاکمیتی، حدود سه‌چهار هزار نفر داریم که ثابت هستند و عوض نمی‌شوند.

اگر سؤال کنید مهم‌ترین مشکل فکری عدم توسعه ایران چیست؟ عرض می‌کنم فقدان قرارداد اجتماعی. ما هر هشت‌سال یک‌بار تعریف خود را نسبت به همه‌چیز از جمله سیاست خارجی، عدالت، آزادی، جریان‌های اجتماعی، توسعه و بخش خصوصی عوض می‌کنیم و این درحالی است که یک کشور نمی‌تواند هر هشت‌سال یک‌بار

مسیرش را عوض کند.

اگر تاریخ توسعه اروپا را مطالعه کنید؛ اروپایی‌ها، بعد از قرن‌ها زحمت کشیدن، کار کردن، نظریه‌پردازی کردن، جدال کردن و درگیر شدن بین جریان‌های مختلف، درنهایت به این نتیجه رسیدند هرکس اگر چیزی بلد است، دو دوره خودش را نشان دهد و برود. اگر کسی توانایی و خلاقیتی دارد، باید این خلاقیت را در یک دوره نشان دهد و پس از آن باید گروه بعدی بیاید؛ بنابراین، این‌که افراد ثابت فراوان در پست‌های مدیریتی کشور داریم، جلوی توسعه را می‌گیرد که همان اسکت و ساختار توسعه محسوب می‌شود و بسیار جدی است.

توسعه‌یافتگی، به ارتباطات جهانی نیاز دارد

یکی از نکاتی که بسیار به آن اشاره خواهیم کرد، این است که توسعه‌یافتگی، به ارتباطات جهانی نیاز دارد. اگر من دانشگاهی، خودم را در ایران و دانشگاه شهید بهشتی تعریف کنم، در یک فضای محدودی خواهم بود، اما اگر شبکه‌سازی کنم؛ یعنی دو همکار در ژاپن داشته باشم، دو همکار در کانادا، دو همکار در مصر و دو همکار در هند و اگر با شبکه جهانی کار کنم، رشد می‌کنم. من هر وقت یک کنفرانس بین‌المللی رفته‌ام، ضعف‌های خود را بیشتر تشخیص داده‌ام؛ بنابراین، اگر یک بنگاهدار ایرانی فقط خود را در ایران محدود کند، ممکن است خیلی هم از خودش راضی باشد و بگوید خیلی آدم موفقی هستیم، اما اگر همین بنگاهدار، با یک بنگاه آلمانی، اتریشی، چینی و یا سنگاپوری کار کند، ضعف‌های خودش را متوجه می‌شود.

یک دفترچه کوچک دارم که روی آن نوشته‌ام: «ضعف‌های من» و هر وقت یک کنفرانس بین‌المللی می‌روم، پس از بازگشت، لیست ضعف‌های خود را یادداشت می‌کنم و بعد برای رفع این ضعف‌ها برنامه‌ریزی می‌کنم. وقتی می‌بینید دوره افراد طولانی است و بعد در جریان‌ها و شبکه‌های جهانی هم نیستند، معلوم است که دانش و دایره داده‌ها محدود و تصمیم‌سازی‌ها محدود می‌شود. به همان تناسبی که شعاع دایره زندگی را وسیع‌تر می‌کنیم، به همان تناسب رشد می‌کنیم. به درجه‌ای که به زبان‌های دیگر تسلط داشته باشیم، به همان میزان یک فرد موفق‌تر خواهیم بود و می‌توانیم با دنیا ارتباط بهتری برقرار کنیم.

نداشتن ارتباطات جهانی، ضد توسعه است و بنگاهدار، دانشگاهی، نماینده مجلس، سیاست‌مدار، هنرمند و هر فردی در هر سمتی که قرار دارد، اگر ارتباطات بین‌المللی نداشته باشد، نمی‌تواند رشد کند. چینی‌ها به دلیل همین ارتباطات بین‌المللی رشد کردند. در زمان «مائو تسه‌تونگ، رئیس‌جمهور پیشین خلق چین»، اصلاً به چینی‌ها پاسپورت نمی‌دادند، اما سال گذشته ۱۴۵ میلیون نفر چینی، به‌عنوان توریست به نقاط مختلف دنیا سفر کرده‌اند و این موضوع موجب شده کشور چین بسیار تغییر کند. چین دموکراتیک نشده، در چین هنوز بی‌عدالتی‌ها فراوان است، اما چین امروز با چین ۳۰ سال قبل، بسیار متفاوت است و خیلی رشد کرده که دلیل آن، ارتباطات جهانی است.

چینی‌ها در سال حدود ۱۰ میلیارد دلار برای هویت خود خرج می‌کنند. در آمریکا ۱۱ هزار استاد چینی، زبان چینی تدریس می‌کنند؛ درحالی‌که

پیشرفت اقتصادی نیز اصول ثابت نیاز دارد. اگر در کشوری حوزه سیاست و اقتصاد یکی باشد، آن کشور نمی‌تواند پیشرفت کند. اگر من روزانه چهار بسته سیگار مصرف کنم و نیم کیلوگرم چربی بخورم، نمی‌توانم در انتظار سلامتی بنشینم؛ سلامتی انسان، اصولی دارد؛ پیشرفت اقتصادی هم اصولی دارد. اگر دیدیم در کشوری حاکمیت، مالک اقتصادی هم هست؛ بنابراین، نباید در انتظار توسعه بنشینیم. وقتی در یک کشور اراده سیاسی باشد و نظام حقوقی نیز آن را تشویق و ترغیب کند که نظام اقتصادی از نظام سیاسی جدا شود، می‌توانیم به تدریج مقدمات توسعه را تجربه کنیم.

خود را از دست می‌دهد.»

بنگاه‌داری و بخش خصوصی، مبنای آزادی بشری است. بر واژه مقدس بنگاه‌داری تأکید می‌کنم؛ یعنی کسی که بنگاه‌داری نکند، نمی‌تواند به حوزه عقلانیت وارد شود. عقلانیت سیاسی، ریشه در بنگاه‌داری دارد؛ چراکه کسی که بنگاه‌داری کرده، رقم می‌فهمد و از همه مهم‌تر، زمان می‌فهمد و فهم زمان، فهم سود و زیان و فهم ثبات، بسیار مهم است. آلمانی‌ها می‌گویند مهم‌ترین واژه برای ما ثبات است؛ کشوری که ثبات ندارد، نمی‌تواند پیشرفت کند.

نرخ تورم در کشوری مثل آلمان در طول سال، بین یک تا دو درصد است. در آلمان نیم‌قرن است که تورم در سال زیر دو درصد است؛ حال ببینید چه پیامدهایی برای سیاست‌مدار، شهروند و بنگاه‌دار کشور ایجاد می‌کند؛ چراکه با این ثبات می‌توانند فکر کنند، برنامه‌ریزی کنند و پیشرفت کنند.

بهره‌وری و کارآمدی، ریشه در بخش خصوصی دارد

بهره‌وری و کارآمدی، ریشه در بخش خصوصی دارد. اخیراً یک بانک اروپایی به یک شرکت نرم‌افزاری سفارش داده نرم‌افزارهایی طراحی کند تا تعداد کارمندان این شرکت را از ۵۰ هزار به ۵۰۰۰ نفر کاهش دهد.

مکنزی، در گزارشی که اخیراً ارائه کرده، می‌گوید: «تا سال ۲۰۳۰، ۷۰ میلیون نفر در کشورهای صنعتی و در حال صنعتی شدن دنیا، بیکار خواهند شد؛ به این دلیل که بخش خصوصی در دنیا در حال کارآمد شدن است.» حدود ۳۰ سال پیش دو بنگاه بزرگ آمریکا ۲/۵ میلیون نفر کارمند داشته‌اند، امروز سه بنگاه بزرگ آمریکا ۱۴۰ هزار نفر کارمند دارند؛ بنابراین، ورود فناوری در تولید نقش ایفا می‌کند و ساختارهای اقتصادی در دنیا در حال تغییر است.

در نهادهای دولتی کارآمدی اصل نیست

این‌که چرا بنگاه‌داری در کشور مهم است و چرا در حمل‌ونقل، در تولید، در آموزش و در هر کاری که انجام می‌دهیم، باید سراغ بخش خصوصی برویم به این دلیل است که بخش خصوصی این ویژگی‌های مهم را با خود حمل می‌کند؛ درحالی‌که در نهادهای دولتی و حاکمیتی، کارآمدی اصل نیست؛ حفظ وضع موجود اصل است که جلوی رشد و پیشرفت را می‌گیرد.

دو سؤال مهم وجود دارد که در یک کشور، ثروت چگونه تولید و چگونه توزیع می‌شود؟

مادامی‌که تولید ثروت در نزد بخش خصوصی نباشد، نباید در انتظار توسعه‌یافتگی کشور باشیم.

چرا وقتی به کشور دانمارک سفر می‌کنیم، آرامش می‌بینیم؟ به این دلیل که هر فردی در ناخودآگاه خود می‌داند که سیستم توزیع می‌کند و در هر بخشی از حاکمیت این تصمیم گرفته شده که امکانات در کشور باید توزیع شوند.

به راه‌حل‌ها برگردیم؛ یک مسئله، دانش و آگاهی است که در حوزه‌های دولتی، با مشکل دانش روبه‌رو هستیم. موضوع بعد فرهنگ جدید شهروندی است و بعد تعامل بین‌المللی.

هزینه‌های که دولت آمریکا برای هویت هزینه می‌کند، سالانه ۶۷۰ میلیون دلار است. البته آمریکا، کشور متفاوتی است و سینما، دانشگاه و گروه‌های مردم‌نهاد بسیار دارد، اما چینی‌ها از طریق ثروتمند شدن، توانسته‌اند هویت خود را نیز در دنیا بسط دهند.

چین در دنیا، ۵۰۰ مرکز مطالعاتی کنفوسیوس‌شناسی ایجاد کرده و بودائیزم را در دنیا ترویج می‌دهد؛ اگر چینی‌ها پول و ثروت نداشتند، ۲/۵ میلیون دلار ذخایر ارزی نداشتند، آیا می‌توانستند این کار را انجام دهند؟ بنابراین، ارتباطات بین‌المللی بسیار کلیدی است.

دو بانک و شورای مهم مشورتی (IMF) و صندوق بین‌المللی پول که دو بنگاه بزرگ کشورهای غربی و صنعتی هستند، در سال حدود ۶۰ میلیارد دلار به کشورهای درحال توسعه وام می‌دهند، اما چین در سال گذشته ۱۳۰ میلیارد دلار به کشورهای درحال توسعه وام داده است.

سرمایه‌گذاری مستقیم چین در کشورهای عربی، ۲۹ میلیارد دلار است و آمریکا، ۷ میلیارد دلار. کشوری که ثروت تولید نکند، نمی‌تواند هویت خود را هم حفظ کند؛ چراکه هویت، در گرو تولید ثروت است و تولید ثروت مادامی‌که به دست دولت و حاکمیت باشد، اتفاقی نمی‌افتد، ناکارآمدی در پی دارد و صرف هزینه‌های امنیتی می‌شود؛ بنابراین، ریشه تولید ثروت در بخش خصوصی کشور است.

اگر در یک کشور قدرت اقتصادی از قدرت سیاسی جدا نشود، آن کشور نمی‌تواند در انتظار آزادی بنشیند و وقتی قدرت سیاسی از قدرت اقتصادی جدا شد، آزادی متولد می‌شود. اگر قرار باشد در نهاد دولت و حاکمیت، هم رسانه باشد، هم قدرت اقتصادی و هم امنیت، به شدت آن کشور تنزل پیدا می‌کند.

یکسان‌سازی، ضد توسعه است

یکی از ویژگی‌های فرهنگی ما ایرانی‌ها، که از خانواده شروع می‌شود و بعد وارد حوزه سیاست می‌شود، این است که خیلی علاقه داریم همه را کنترل کنیم و دوست داریم همه در جیب ما باشند. دوست داریم فرزندانمان مثل ما فکر کنند و برای آن‌ها حریم قائل نیستیم و این در حالی است که هر انسانی اقیانوسی است و اگر فرصت پیدا نکند، نمی‌تواند رشد کند. والدین می‌توانند با فرزندان دیالوگ برقرار کنند و گفت‌وگو کنند، اما نمی‌توانند بگویند مثل من باش. این‌که خانواده به فرزندانش بگوید مثل من باش، بنگاه بگوید مثل من باش و حکومت بگوید مثل من باش؛ این یکسان‌سازی، ضد توسعه است. هر فردی، عالمی و اقیانوسی است و اگر نتواند رشد کند، نمی‌تواند خلاقیت‌ها و نوآوری‌های خود را در سطح عمومی مطرح کند.

آیزابا برلین، می‌گوید: «ما برای این‌که به نقطه صفر آزادی برسیم، باید موانع آزادی را برداریم؛ یعنی از زیر صفر و منفی شروع کنیم و به نقطه صفر برسیم تا آزادی تازه شروع شود.» یکی از مهم‌ترین موانع آزادی در یک کشور، کنترل اقتصادی توسط حاکمیت است؛ یعنی مردم بگویند چون معاش ما دست حکومت و حاکمیت است؛ حرف نمی‌زنیم و نظر نمی‌دهیم.

به یاد دارم در ۱۰ سالگی پدر بزرگم می‌گفت: «کاری کنید که به پول دولت وابسته نشوید؛ اگر کسی به دولت وابسته شود، دین و آزادی

داریم، شیشه نمی‌شکنیم، از در سفارت بالا نمی‌رویم، تابلوها را خراب نمی‌کنیم؛ جلسه می‌گذاریم و تحریم می‌کنیم؛ روش ما فرق می‌کند.»

مسئله دیگر علاقه به یادگیری است. در کنفرانس‌های بین‌المللی افرادی مثل «بیل گیتس»، «استیو جابز» و «آنگلا مرکل»، اصلاً سمت را نمی‌بینید، «بیل گیتس» نگاه نمی‌کند که دومین ثروتمند دنیاست؛ بنابراین، سؤال می‌کند و می‌خواهد یاد بگیرد و این ویژگی توجه به علم و روش‌های علمی، در ما ضعیف است.

تعهد به اهداف و دستور کار جمعی، نکته بعدی است. به‌طور کلی زندگی یعنی سیستم؛ اگر ما ایرانی‌ها بتوانیم از «افراد» بیرون بیاییم و سیستم درست کنیم، آن وقت می‌توانیم موفق باشیم. آیا زندگی من و شما سیستم دارد؟ آیا معاشرت ما سیستم دارد؟

من دوستی دارم که هشت حلقه دوست دارد؛ حلقه یک تا هشت که با حلقه هشت، نوزده تا نوزده معاشرت می‌کند و با حلقه یک، همواره ارتباط دارد؛ یعنی سیستم دارد. تمام زندگی مثل نرم‌افزار کامپیوتری، تابع یک سیستم است و اگر این اتفاق نیفتد، نمی‌توانیم رشد کنیم. شرکت پستی در آمریکا به نام FedEx (فدکس) وجود دارد. این شرکت ۶۰۵ هواپیما دارد. اگر تا ظهر یک روز بسته‌ای به آن شرکت بدهید، روز دیگر ساعت ۱۲ در هرکجای دنیا که اعلام کنید، تحویل می‌دهد. آیا می‌شود چنین شرکتی را با «ما ارادت داریم!» و «ما مخلصیم!»، اداره کرد؟! خیر؛ سیستم می‌خواهد.

مسئله بعدی، فرهنگی داریم که عموماً کوتاه‌مدت است. یک دوست انگلیسی من که در «کمبریج» انگلیس استاد دانشگاه و اقتصاددان است، از من سؤال کرد: «من و شما چند سال است با هم دوست هستیم؟» فکر کردم و گفتم: «۱۹ سال.» او گفت: «در ۱۹ سالی که با هم دوست هستیم، از من دروغ شنیده‌اید؟» یک پاسخ حقوقی دادم و گفتم: «تا جایی که می‌دانم، خیر.» گفت: «می‌دانی چرا به شما دروغ نگفتم؟ چون به تئوری سیستم‌ها معتقدم. من آدم مذهبی نیستم، کلیسا هم نمی‌روم، اما چون می‌خواهم دوستی من و شما حفظ شود و از هم یاد بگیریم، به شما دروغ نمی‌گویم. اگر من به شما دروغ بگویم، شما متوجه می‌شوید و این معاشرت ۱۰ درصد کاهش پیدا می‌کند، با دروغ دوم، ۲۰ درصد و با دروغ دهم، دیگر معاشرتی در کار نیست؛ بنابراین، به این دلیل که یاد بگیرم و می‌خواهم سیستم را حفظ کنم، دروغ نمی‌گویم.» این هم یک روش مدیریت دوستی یا نظام اجتماعی است.

آیا جلب اعتماد دیگری برای ما اهمیت دارد؟ اگر بخواهیم تشکل درست کنیم، اول باید اعتماد ایجاد کنیم. چرا به یک‌سری خودروها و به یک‌سری برندها و مارک‌ها اعتماد داریم؟ چون کار خود را درست انجام داده‌اند.

جدی بودن نکته دیگر است. در آلمان، مسئول یک جلسه گفت: «از این که جلسه با ۴۵ ثانیه تأخیر شروع شده، عذرخواهی می‌کنم.» این یک تلقی از زندگی است؛ آیا ما جدی هستیم؟

یک‌بار به یک‌نفر گفتم: «دوست عزیز! آدم ۱۰ دقیقه دیر می‌آید، نیم ساعت دیر می‌آید، اما شما دو ساعت تأخیر داشته‌اید!» گفت: «شما این‌قدر به این سیستم اهمیت نده، آخر همه ما وارد قبر

موضوعات را باید به دو بخش تقسیم کرد؛ یکی این که اگر تشکل نداریم و یا تشکل‌ها ضعیف هستند، به حاکمیت و دولت برمی‌گردد و در دولت و حاکمیت، این باور وجود ندارد که جامعه باید غنی شود. بخش بعدی که بسیار مهم است؛ این است که هیچ حاکمیتی در دنیا، به مردم نمی‌گوید از فردا صبح می‌خواهم با شما شریک شوم و از فردا می‌خواهم ۲۵ درصد قدرت را به شما بدهم و ان‌شاءالله هفته آینده ۳۰ درصد و سال آینده ۴۰ درصد؛ هیچ حاکمیتی اقتدارش را به کسی نمی‌دهد.

با مطالعه تاریخ توسعه اروپا، به این نتیجه می‌رسیم که در اروپا مردم در دو گروه (بخش خصوصی و تولیدکنندگان و جامعه مدنی)، با شکل‌گیری تشکل‌ها توانستند از حاکمیت‌ها امتیاز بگیرند و این تجربه اروپاست؛ وگرنه در اروپا می‌خواستند پادشاهی کنند و همواره مالیات هم می‌گرفتند، اما مردم چانه‌زنی کردند تا مالیات‌ها را کم و اقتدار حاکمیت را محدود کنند.

در ناخودآگاه ما ایرانی‌ها این است که منتظریم دولت و حکومت کاری انجام دهد. در دوره‌های ما می‌گوییم ان‌شاءالله مسئولان تصمیم‌های خوبی بگیرند، که اتفاقی نخواهد افتاد، اما وقتی که جامعه رشد کند، حاکمیت مجبور می‌شود به طرف جامعه بیاید و تصمیم‌گیری‌هایش را عوض کند.

در کشور ما در رابطه با سیاست خارجی، هیچ بحثی نمی‌شود. در رابطه با اقتصاد و فرهنگ گفت‌وگو می‌شود، اما در سیاست خارجی، بحث‌ها تعطیل است و حتی در مناظره‌های ریاست‌جمهوری، بحث‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی دیده می‌شود، اما خبری از سیاست خارجی نیست؛ یعنی جایگاه ما در نظام بین‌المللی، به بحث و مناظره گذاشته نمی‌شود و دیدگاه‌های مختلف مطرح نمی‌شود که این مهم مسئولیت دانشگاهیان و جامعه مدنی است تا این موضوع را بیان کند که جایگاه ما در منطقه و دنیا کجاست؟

فرهنگ کار جمعی، ریشه در کارآمدی دارد

نکته مهم در تشکل ساختن، دوره جمع شدن و کارها را پیش بردن این است که وقتی می‌گوییم فرهنگ یک جامعه، یعنی کارآمدی، یعنی آدم‌ها باید دوره جمع شوند. فرهنگ کار جمعی، ریشه در کارآمدی دارد؛ کارآمدی نیز یک‌سری ویژگی‌ها دارد؛ از جمله زمان حساس بودن و روش حساس بودن.

یک‌بار وقتی خودروی خودم را پارک می‌کردم، همسایه به من گفت شما خودروی خود را به ستون زده‌اید که سنگ ستون شکسته است؟! شش ماه بعد همسایه را به جای دعوت کردم و گفتم: «به یاد دارید در پارکینگ به من گفتید من این سنگ را شکسته‌ام؟ این موضوع را طور دیگری هم می‌توانستید بیان کنید» گفت: «چطور؟» گفتم: «سؤال می‌توانست این باشد که خبر دارید این سنگ چگونه شکسته است؟» این دو نحوه سؤال کردن، بسیار با هم متفاوت است؛ اولی متهم می‌کند و دومی سؤال می‌کند و ما آموزش ندیده‌ایم که چگونه با هم تعامل داشته باشیم. روش مهم است؛ روش صحبت کردن.

وزیر خارجه انگلیس در کنفرانسی می‌گفت: «وقتی با کشوری اختلاف

این عبور کنیم و باید طوری با هم معاشرت کنیم که می‌خواهیم از یک‌دیگر یاد بگیریم. این‌که من «PHD» دارم، بسیار نکته‌بی‌اهمیتی است؛ مهم این است که من چقدر می‌توانم یاد بدهم و یاد بگیرم و این مهم است که یک جامعه بتواند تشکل ایجاد کند. شوکت فرد دیگر تعطیل شده، اهمیت ندارد؛ ظرفیت‌های فعلی فرد مهم است. در شرکت «پاناسونیک» ژاپن دعوت شدم. یاد گرفته بودم در ایران وقتی می‌خواهیم رئیس یک سازمان را ببینیم، باید به آخرین طبقه برویم، پس از آن از اتاق اول به اتاق دوم و از اتاق دوم به اتاق سوم و در اتاقی هم وارد می‌شویم که سه‌چهار نفر نشسته‌اند، اما مدیر پاناسونیک، در طبقه دوم یک ساختمان ۱۰ طبقه که تمام آن پارتیشن شیشه‌ای بود، منتظر من بود. به من گفت چای می‌خورید یا قهوه؟ و خودش از من پذیرایی کرد. بعد نشستیم و یک ساعت صحبت کردیم، آن‌هم در پارتیشن شیشه‌ای؛ یعنی همه در یک‌دیفر هستند. ما این مسائل را از طریق فرهنگ بومی خودمان یاد نمی‌گیریم، اما از طریق معاشرت با دنیا می‌توانیم یاد بگیریم. خودنمایی فرد؛ درحالی‌که مهارت‌های مدیریتی مهم است.

اهمیت تبعیت از قانون، آیین‌نامه و فکر

تبعیت از فرد مهم نیست؛ بلکه تبعیت از قانون، آیین‌نامه و فکر اهمیت دارد. وفاداری به فرد مهم نیست، وفاداری به سازمان مهم است که اگر از این موارد عبور نکنیم، نه می‌توانیم حاکمیت و حکومت را درست کنیم و نه می‌توانیم تشکل درست کنیم. همچنین وفاداری به فکر، اندیشه و کشور اهمیت دارد و می‌تواند انسان را رشد دهد؛ نه وفاداری به گروه، قبیله و طایفه. مسئله دیگر این است که باید از غرایض خود عبور کنیم و به تفکر برسیم؛ اگر غریزه بزرگ‌تر از فکر باشد، نمی‌توانیم رشد کنیم. یکی از معیارها و شاقل‌هایی که می‌توانید فردی را ارزیابی کنید، این است که ببینید چقدر توانسته از غرایض عبور کرده و با فکر زندگی کند. حرکت از ریاست به مدیریت نکته دیگر است. چقدر ریاست می‌کنیم و چقدر مدیریت می‌کنیم. مدیریت کردن، رهبری کردن و ریاست کردن، سه مسئله مجزا هستند که ما خیلی به ریاست کردن علاقه‌مند هستیم.

قائل شدن به فکر و تخصص و تفاوت قائل شدن، یک چالش اساسی برای ما ایرانی‌هاست. جلوگیری از یکسان‌سازی و ارزش قائل شدن برای تفاوت‌های فکری، ایجاد و فرایند اجماع‌سازی، شبکه‌سازی و مجموعه‌سازی، پشت سر گذاشتن مشکل انتقادپذیری، پذیرفتن تغییر و اهمیت دادن به IQ در مقابل EQ، از نکات مهم دیگر است. مسئولیت‌پذیری، تعامل بین‌المللی و تسلط به زبان انگلیسی هم اهمیت دارد.

به قول گنثوسوس، حکیم و دانشمند چینی: «اگر برای یک‌سال ثمر می‌خواهید، برنج (گندم) بکارید، اگر برای ۱۰ سال میوه می‌خواهید، درخت بکارید و اگر می‌خواهید زندگی شما برای صدسال تأمین باشد، در فکر ساختن انسان باشید.» بنابراین، اگر بخواهیم به سمت تشکل، شبکه‌سازی و حاکمیت حرکت کنیم، باید از خودمحوری و خودخواهی عبور کنیم. ●

می‌شویم!» اگر می‌خواهیم مدیریت و حکمرانی کنیم، باید به این مفاهیم علاقه‌مند باشیم.

صراحت، ذات توسعه است

ما خیلی از ابهام استفاده می‌کنیم. می‌خواهیم تصمیم‌های مهم بگیریم، اما آن را در یک کاغذکادو می‌پیچیم تا نیت اصلی خود را نشان ندهیم؛ درحالی‌که ابهام خوب نیست؛ صراحت، ذات توسعه است.

تعطیلی زمان و آینده، به هم زدن توافق‌ها، انحصارطلبی در بهره‌برداری از امکانات و کم‌توجهی به حقوق دیگران نیز از دیگر موارد است. به فردی که سوبله پارک کرده بود، گفتیم: «دوست عزیز! اندکی جلوتر بروید، این‌جا خودروهای بسیاری معطل است.» پاسخ جالبی داد و گفت: «من هرکجا دوست داشته باشم، پارک می‌کنم و به کسی مربوط نیست!» با این جهان‌بینی نمی‌توانیم دنبال سیستم باشیم.

قدرت خارق‌العاده‌ای که ما در انطباق به هر شرایطی داریم، زرنگی‌های کوتاه‌مدت، وارونه جلوه دادن واقعیت‌ها و تغییر روش و مرام نسبت به شرایط و فرصت‌ها هم موارد دیگری است که باید موردتوجه قرار گیرد.

اکنون، به‌رحال همه دارند به‌گونه‌ای زندگی می‌کنند؛ اگر همین نوع زندگی خوب است، که هیچ، اما اگر می‌خواهیم توسعه پیدا کنیم و مثل آلمان و کره جنوبی بشویم، اگر می‌خواهیم ثروت داشته باشیم و اگر می‌خواهیم هویت، هنر، کالاها و خدمات خود را در دنیا ارائه دهیم، باید اتفاقی در فرهنگ ما بیفتد و تغییر کنیم. حرکت از فرد به جمع و حرکت از فرد به‌سوی سازمان، نکته مهم دیگر است. اولین جمله‌ای که بیان کردم، این بود که اتفاق مهمی در دنیا افتاده و آن این‌که کاریزما از بین رفته است. در دنیا، از آدم نمی‌پرسند شما کی هستید؟ از کجا آمده‌اید؟ و سمت شما چیست؟ بلکه سؤال می‌کنند چه کاری بلد هستید؟

مسئله دیگر ابهت فردی و توانایی فرد است. یک‌بار رئیس داووس، از من سؤال کرد: «وقتی صدراعظم آلمان، رئیس‌جمهور آمریکا یا رئیس‌جمهور فرانسه به داووس می‌آیند، نهایتاً با دو نفر دستیار همراه آن‌هاست، اما مقامات ایرانی که می‌آیند، حدود ۸۰ نفر پشت سر فرد مسئول می‌دوند! چرا این تعداد آدم، مسئول ایرانی را همراهی می‌کنند؟!» من نمی‌خواستم به او پاسخ بدهم؛ گفتم باید از تشریفات بپرسید؛ اما پاسخ اصلی این است که آن فرد مسئول می‌خواهد بگوید «کنار بروید، من دارم می‌آیم؛ من خیلی مهم هستم!»

اولین تجربه‌ای که پس از فارغ‌التحصیلی در ایران داشتم، این بود که برای استخدام به وزارت علوم رفتم. جلسه قرار بود ساعت ۹ صبح شروع شود، اما ساعت ۱۱ شروع شد. گفتم: «چرا این‌قدر با تأخیر جلسه شروع شد؟!» گفتند: «شما هم هیچ‌وقت سروقت به جلسه نیایید؛ چراکه ابهت شما از بین می‌رود! شما باید دیر بیایید تا همه از جلوی پای شما بلند شوند!» و من نخستین درس توسعه را آن‌جا یاد گرفتم!

ما هنوز گرفتار ابهت هستیم و توانایی فردی جایگاهی ندارد؛ باید از